



سید موسی عثمان هستی مشهور به مارک تواین افغانستانی

اگر این را اخلص سوانح من نمی دانی یک ظنر ش پندار

من در یک خانواده روحانی که مردم ساده دل و پاک نهاد و ظنم بوسه بردست شان می زدند، به دنیا آمدم که به خاطر هوشیاری و دانش مادرم را حنیفه می گفتند به سن هشت ساله بودم که قرآن و پنج گنج را پیش مادر دانشمند و پدر دانشمند که هر دو از نگاه دانش و محبت بر من هم قد بودند ، به پایان رسانیدم . روزی قرآنی را که در طاق خانه ما مانند طومار در بین دستمال های رنگ رنگ پیچیده شده بود ، بدون اجازه مادر و پدر باز کردم و در آن نقل شجره خانوادگی تاریخ تولد من و خواهر بزرگ و کوچک خود را دیدم . پدرم با رنگ سرخ با قلم نوک آهنی با خط زیبای خود نوشته بود فرزندم سید موسی بتاریخ (۲۷-۶-۱۳۱۹) در یک روز آفتابی که بته های خربوزه را دست خزانی در حویلی ما کنجک کرده بود و من در حکمرانی بلخ ایفای وظیفه می کردم ، در دیار خداوندگار بلخ مولانا جلال الدین بلخی در

افغانستان امروزی و ایران و خراسان دیروزی از مادری که به چهار پشت به شاهزاده گان غور و به چهار پشت به علی خان غازی تتمدره که از بازماندگان سلاطین غور بود می رسد ، بدنیا آمد ه . مادرش اورا "ازمری" میگفت نام آن را استاد خلیل الله خلیلی شوهر خاله اش نام کاکای مرا ایشان سید موسی جان اوپیانای که با من ، و استاد خلیل الله خلیلی پسر مستوفی محمد حیسن خان شهید از قوم صافی سید خیل ولایت پروان انتخاب نمود . محمد افضل خان تتمدره و محمد اعظم خان تتمدره از شاهزادگان غور و از خانواده علیخان بعد از شکست امیر کلکان که همه در روس فرار کرده بودیم و ایشان سید موسی جان کاکایم و محمد اعظم خان رییس شورا کاکا خسرم در آنجا از پیش ما مفقود الاثر شدند . من و محمد عیسی خان تتمدره باجه من و محمد افضل خان تتمدره استاد خلیلی از راه حیرتان رفته بودیم و از راه تورغندی برگشتیم . بالای فرزند نوزادم اسم کاکای مرا به بزگواری خود استاد خلیلی گذاشت چراکه همسفر خوب ما سیدموسی جان کاکایم بود فراموش نشود . ما شش خواهر و سه برادر بودیم که برادرم سید عبدالحسین مشهور به وحید جان با پدرم سید یوسف عثمان پروانی مشهور به پیرجان دانا به جرم مخالفت با قرار داد سالنگ که از طرف احمدشاه مسعود پنجشیری با روسها صورت گرفت . توسط اشخاص ناشناخته خاین به وطن در راه دشت اوپیان ولایت پروان ناجوان مردانه ترور و شهید شدند روح آنها و دیگر شهدای راه آزادی شاد . شش خواهر و دو برادر در هفت اقلیم دنیا سنگ پلغمان گشتیم . من از طرف مادر پشتون و از طرف پدر سید ، حسینی عرب الاصل بادیه نشین شتر چران و سوسمار خور هستم که قدسیت دینش سراسر دنیا را فرا گرفته در حالیکه به حمله کنندگان خانه کعبه قبل از تولد حضرت محمد (ص) عبدالمطلب جدش گفت مرا به ویرانی و آبادی خانه کعبه کاری نیست من دو صد شتر خود را میخوام . نواسه عبدالمطلب حدیثی دارد که فرموده : " اولاد مرا به خاطر بدی اش از روی من چیزی نگوئید و خوب اش را از روی خود ش بشناسید . " به چهل پشت به اساس شجره سادات به حضرت حسین (رض) پسر علی (رض) شوهر فاطمه (رض) دختر حضرت محمد (ص) می رسم . نیا کان من از مکه و مدینه به کربلا و از کربلا به اصفهان ایران و از اصفهان ایران به ترمز آسیای میانه و از آنجا به قریه اصفهانی بلخ و از قریه اصفهانی بلخ ، سید برهان الدین محقق مشهور به سید سردان استاد مولانا با برادر بزرگش میرجهان خواهرش فاطمه

ودوپسر عموی خود که گذشتگان من استند به قریه اوپیان در سه کیلو متری شهر چهاریکار ولایت پروان یک سال قبل از مهاجرت پدر مولانا از بلخ رفتند. بعد از کشته شدن سید اشرف اوپیانی اباعن جد من توسط امیر دوست محمد خان که آن وقت از طرف وزیر فتح خان حکمران کاپیسا و پروان بود به شهادت رسید. میر عثمان پروانی شوهر خواهر میر مسجدی خان کوهستانی غازی می شد.

بعد از کشته شدن سید اشرف میر عثمان پروانی با ایشان میر غلام قادر اوپیانی برادر کوچکش در دشت اوپیان در قریه دولانه نقل مکان کردند و در آنجا میر عثمان پروانی و برادر کوچکش ایشان میر غلام قادر اوپیانی دو قلعه تاریخی آباد کردند و نام قریه را دولانه ماندند که در سه کیلومتری شرق چهاریکار موقعیت دارد.

وبعداً میر عثمان توسط امیر عبدالرحمن خان جلاد به تحریک انگلیس ها در سیاه چاه های باغ بالا زندانی و در تپه مرنجان کشته و شهید شد.

من تحصلات خصوصی خود را پیش خانواده و علمای بزرگ پروان و دستار مدرسی را در مدرسه مولوی صاحب مسکین بعد از سپری کردن یک امتحان بر سرم بستند و دروس اکادمیک را در شریعت و ادبیات تا ماستری به همت مادر و پدرم به پایان رسانیدم. هژده سال در وزات تحصلات عالی وزارت عدلیه لوی خاارنوالی استره محکمه در مرکز وولایات در پست های مختلف ایفای وظیفه نمودم. چار مرتبه به زندان رفتم در زمان محمد ظاهر شاه، در زمان محمد داوود خان، در روز دوم کودتای حزب دموکراتیک خلق و در پاکستان به اثر دسیسه و مخالفت با رهبران مجاهدین که جواب شعر استاد خلیل الله خلیلی شوهر خاله خود را داده و شعر استاد را به شعر تفسیر کرده بودم که شما هر دو شعر را در اینجا میخوانید. توسط دستگاه جاسوسی پاکستان آی اس آی به زندان رفتم و آسیاب کردن مرچ را در گرمی های زندان غیر انسانی پاکستان آموختم.

این خاک تر بخون شده ماتم سراي کیست
وین مرغ پر شکسته، دل بینوای کیست
فریاد خلق تابفلك رفت روز و شب

یکبار کس نگفت که آنجاسرای کیست
گلگون شرابه‌اکه کشی سربه بزم غیر
هان ای وطن فروش بگو خونبهای کیست.

استادخلیل

آن خاک لگد مال و خسته سرای ماست
آواز مرغ پرشکسته قفس در نوای ماست
گران خدا نشنید که فریاد کیست شب و روز
هر آبله پا به خار گفت که آنجا، جای ماست
زدان به نام رهبر ما شراب میزند در دیار غیر
استاد بگوش تو گویم، این خون رگهای ماست
مقصدتوست خلق و پرچم و مزدور روس هاست
مقصد من رهبر جهادی خود فروخته‌ای اس است
"سید موسی عثمان هستی"

در آخر نوزده صد و هشتاد عیسوی به پاکستان رفته و بیست و پنج سال است که در شمال امریکا در کانادا در شهرهای مختلف به شکل غربت نشین دایمی با خانم شیر زن خود استاد انجینر روح افزا امیری شاعر و نویسنده که همیشه افتخار دست گیریش را در زندگی خود دارم دختر محمد امیر خان نواسه ملک وزیر مبارز و مشهور از قوم شجاع وزیرستان، پشتون اصیل از طرف مادر و پدر، دو دختر دو پسر و یک نواسه بنام تمنا جان دختر کلان نیلاب جان داکتر، دختر دومی من نرگس جان ژورنالیست، سید منصور جان و سید مقصود جان پسرانم با روبینا جان عروسم که از یک خانواده سرشناس ایران است، یونیورسیتی را تمام شان موفقانه به پایان رسانیده اند و فعلاً هر چهارشان دانشکده دوم را شروع کرده حقوق می خوانند، خودم و زنم فعلاً بیکار در خانه هستیم. بیش از پنجهزار جلد کتاب فارسی در خانه داریم. با کمپیوتر و کتاب خود را مصرف ساختیم مرا دوستان شاعر نویسنده، طنز نویس، هجو سرا، منتقد، استاد، قاضی، شارنوال، مارک تواین افغانی و پدر طنز معاصر افغانستان می گویند. ولی بر شانه دانش من این نام ها سنگینی می کند. لطف دوستان خود را شوخی می پندارم، فقط هجو سرا را می پذیرم. چون ملت ما سر هر چیز شک دارد و شک می کند. از اینکه بی طنز آرام نمی گیرد. در آخر باید گفت به خاطریکه حرفهای آخر خود را

رد نکرده باشم ، نمی گویم که چند اثر دارم که ادعای غیر مستقیم دانشمندی نشود. و من آن قدر اقامه دعوی را در دوران کار خود دیده ام . که دیگر نمی خواهم . چیزی که دردیگ است روزی در کاسه می برآید با آن خود را درگیر سازم. به خوانندگان عزیز در این خلص سوانح خود با صراحت میگویم اگر باورش نداری استخوان و گوشت نیست پی است. به بزرگی که دارید یک طنزش پندارید. از سر کل من دست بردارید. اگر کس در خانه است یک نکته بس است . شهرت نیک من همیشه مرهون دشمنان من بوده دشمنانم می توانند با خصومت سوانح مرادست کاری کنند. شاید بگویند که مردی با این کش و فش عرض طول سوانحش در کهکشان بزرگ انتر نتی یک بلست . اگر به نظر شما کوتاه است. می کنید.

سایت بینام آنلاین سراز امروز بدون خواندن قرآن آغاز یافته خدا خودش می داند که دوام کند. لینک سایت بینام

<http://www.benamonline.com/>